

فردوسی و شاهنامه

فردوسی در کوران خاطرات تاریخ

می آورند.

شگفتی در این جا است که این دو گروه یاد شده متعلق به بخش جغرافیایی مخصوصی نیستند و در یک جا متمرکز نمی باشند. اینان فرزندان کرامت هستی هستند که در تمام گیتی پراکنده اند و جهان شمول شده اند و مرز و سرحدی آنان را از یک دیگر جدا نمی کند.

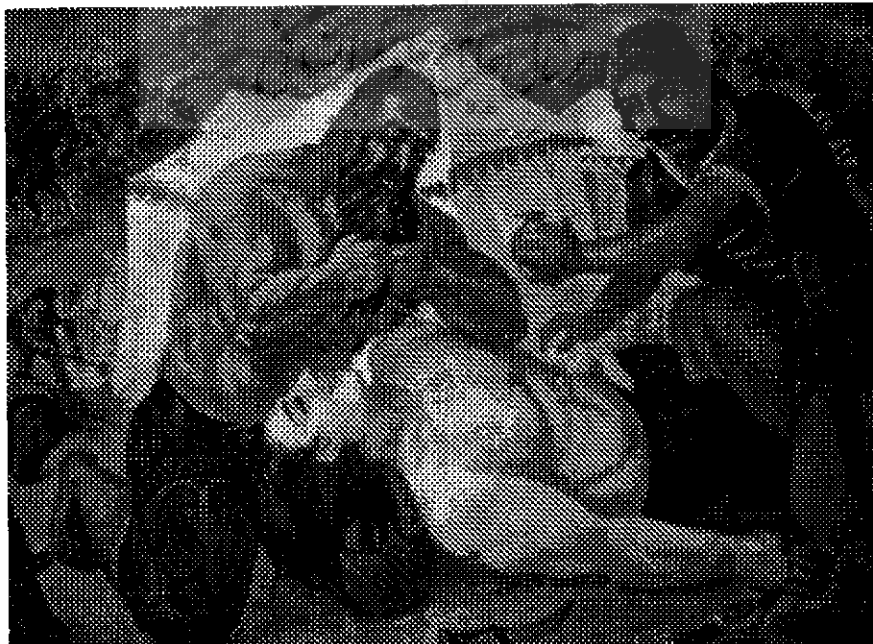
به راستی کیست که تا این حد

مورد ستایش و احترام فرهیخته گان گیتی باشد؟ آوازه شهرت فردوسی در حدی است که از دروازه آسمان ها نیز فراتر رفته است. چنانچه کل جمعیت هم شهری و هم وطن فردوسی را هفتاد میلیون بدانیم و بپذیریم که تمام این هفتاد میلیون این حکیم خردمند را

می شناسند و برایش احترامی در حد پرستش قایلند، تازه به درصد اندکی از کل علاقه مندان فردوسی در گستره گیتی دست یافته ایم. شگفت انگیز است اگر بگوییم بیش تر از همین مقدار از فرهیخته گان، اندیشمندان، دانش پژوهان، محققان و آدم های اهل کتاب در سرتاسر گیتی فردوسی، این حکیم والا گهر ایران زمین را می شناسند و از کتاب



دانش پژوهان، فرهیخته گان و خردسالان که چون حکمتی بس فراتر از اندیشه های انسانی در آن می بینند، به آن عشق می ورزند، مورد پژوهش قرار می دهند، به نقد و بررسی آن می پردازند و سر تعظیم بر آستانه ی کرامت سراینده آن فرود



ادامه از شماره قبل

چون روح بزرگ خداوندگار دانایی و خرد و فرهنگ و ادب ایران زمین به ما این رخصت را داده است تا پا بر گستره اندیشه ی پاکان روزگار گذاریم، پس بر پیمان خود برقراریم تا از هفت خوان خطر آفرین آن بگذریم و از رنج راه نهراسیم و خود را به مرکز دایره عشق نزدیک کنیم.

دو گروه به شاهنامه با دیدی مقدس می نگرند و سراینده آن را از پاکان و قدیسان هستی می پندارند:

نخست: مردم کوچه و بازار، جوان مردان، پهلوانان، مردم سالاران، قانون مندان و تمام آن هایی که نوعی رابطه و احساس

ملی، میهنی، عاطفی و خانوادگی با فردوسی و شاه کار شگفت انگیزش برقرار کرده اند. این زنجیر عشق و علاقه و محبت و دل دادی آن چنان محکم و استوار است که اگر به جای ۱۰۰۰ سال یکصد هزار سال هم از آثار آن بگذرد، خللی در آن ایجاد نمی گردد و گسسته و پاره نمی شود.

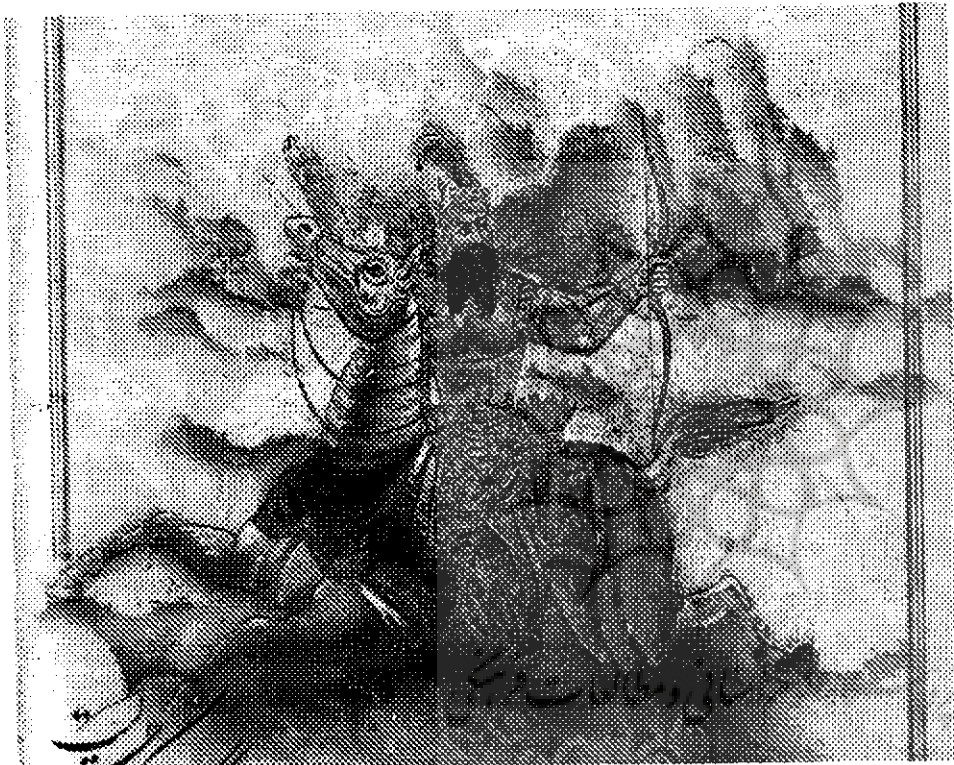
دوم: اندیشمندان،

مورد نسخه‌های خطی شاهنامه بودم که در سالن مطالعات با یکی از استادان میهمان ادبیات فارسی دانشگاه سوربون و دانشگاه مون پلیه آشنا شدم که چون دریافت که نه به خاطر دریافت مدرک تحصیلی و یا گذراندن پایان‌نامه، بلکه به خاطر عشق و علاقه‌ی شخصی مشغول به این کار هستم، بدون توجه به حضور دیگران در سالن مطالعه، با صدای بلند و در حالی که در

تطبیقی و انتقادی از متن و شعرهای شاعر را در اختیار نداریم. هیچ قومی، هیچ ملتی و هیچ نژادی تا به امروز توانسته است چنین شاه‌کاری خلق کند. هزاران مرکز علمی و تحقیقی و دانشگاهی و صدها هزار اندیشمند و پژوهش‌گر و خوش‌نویس و نسخه‌پرداز و نسخ‌هر کس به سهم ذوق و سلیقه و برداشت و عشق و علاقه‌ی خود به بخش کوچک و یا بزرگی از این میراث بزرگ و

بی‌مانندش خبر دارند. این موضوع زمانی به اطلاع نگارنده رسید که در ژانویه سال ۱۹۹۱ میلادی در کتاب‌خانه‌ی ملی بریتانیا در لندن در حال پژوهش و بررسی نسخه‌های خطی شاهنامه بود. پس از ماه‌ها تحقیق در همین زمینه روزی در جمع تعدادی از محققان و دانشجویان رشته‌ی ادبیات فارسی یکی از دانشکده‌های لندن حضور یافت. در بحثی جامع درباره فردوسی و شاهنامه که از سالن مطالعه‌ی کتاب‌خانه آغاز، به اطاق کنفرانس و به راهرو و سپس به شعبه‌ای از دانشگاه آکسفورد کشید و چندین روز ادامه داشت یکی از پژوهش‌گران از قول جانی - گرنی، دانش‌پژوه، ادیب، محقق و شاهنامه‌شناس نامی انگلیس که در عین حال استاد نامبرده نیز بود می‌گفت که فردوسی و شاهنامه‌اش آن‌گونه که در بین دانشجویان ادبیات فارسی خارج از مرزهای ایران شناخته شده و مشهور است، در بین ایرانیان شناخته شده نیست. دانشجوی دیگری چنین اظهارنظر کرد: «ما حکمت، دانش، فلسفه، ایدئولوژی، شیوه بیان، قدرت کلام و خلاقیت فردوسی را در داستان‌هایش در نظر می‌گیریم و شما نوع داستان‌سرایی فردوسی را و جنبه‌های داستانی حماسه را در نظر می‌گیرید».

ممکن است چنین باشد و یا چنین نباشد. آن‌چه که باعث شگفتی تمام محققان و اندیشمندان و دانش‌پژوهان سرتاسر گیتی است و صدها بار و بیش‌تر در کتاب‌ها، جزوه‌ها، پایان‌نامه‌ها، سخن‌رانی‌ها و کنفرانس‌های علمی خود بیان کرده‌اند و به راستی درست هم گفته‌اند، این است که، ما به عنوان شهروندان حکیم فردوسی و کسانی که شاهنامه را متعلق به خودمان می‌دانیم، هنوز نسخه‌ای معتبر و علمی و تحقیقی و



بالای سر من ایستاده بود این شعر را خواند:
«هر آن کس که شاهنامه خوانی کند
اگر زن بود، پهلوانی کند»
من تا این زمان نه این بیت را در جایی دیده بودم و نه از کسی شنیده بودم. از سراینده‌اش پرسیدم، ایشان گفتند شعر را در جمع استادان شاهنامه‌شناس شنیده‌اند. وی فارسی را بسیار زیبا و روان و بدون اشکال، اما با لهجه‌ای دری صحبت می‌کرد. از او پرسیدم آیا تاجیک است! گفت خیر. «شیر مردی‌ام از کابل!» یادش گرامی باد. و خاطرش عزیز، که در هنگام اقامت در

پرافتخار فرهنگ بشری دستی به سجده و احترام کشیده است.

پژوهش‌گران و محققان شاهنامه،
چه ایرانی و چه غیر ایرانی در مراکز علمی جهان و به ویژه در مراکز علمی، فرهنگی و کتاب‌خانه‌ای اروپا، وقتی به تحقیق می‌پردازند، نه تنها از تشویق و ترغیب این مراکز بی‌بهره نیستند، بلکه از امکانات بسیار گسترده و فنی تحقیق نیز بهره می‌برند. نگارنده در همین مورد در کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس در حال تحقیق در

شگفتا که من سال‌ها بعد از این روی داد، شبیه کلام این دانشجوی مصری را از زبان یک استاد مصری دیگر در دانشگاه استکهلم سوئد شنیدم.

به راستی هم چنین است. حکیم والاگهر، فردوسی بزرگ عامل اصلی اتحاد ملی، استقلال، بازگشت به خویشتن، باز یافتن فکر و فرهنگ ملی و زبان و ماندگاری این قوم کهن گردید.

روحش آمرزیده و روانش تا جاودان فرخنده و پایدار باد.

مقدمه‌های شاهنامه

مگر می‌توان از فردوسی و شاهنامه سخن گفت، اما از مقدمه‌های متعددی که با شرح و تفصیل و به صورت داستان و قصه و سرگذشت، زندگی شاعر بزرگ ما را مورد تأثیر خود قرار داده‌اند، سخنی به میان نیاورد؟!.....

انصاف نیست. مردم کوچه و بازار، حتی اندیشمندان و محققان از قصه و داستان بیشتر خوششان می‌آید تا مطالب جدی و

چرا سرزمین مصر با آن پیشینه‌ی شگفت‌انگیز و بی‌نظیر علمی، فرهنگی، فکری، زبان و تمدن و با آن همه فاصله با شبه جزیره عربستان تسلیم بی‌چون و چرای عرب‌ها گردید و فکر و فرهنگ و تمدن و زبان خود را از دست داد و در یک دگردیسی شگفت‌انگیز تاریخی پاک عرب شد و در طول قرن‌های بعد برای بازگشت به فرهنگ و خط و زبان گذشته هیچ‌گونه تلاشی نکرد؟!..... اما در مقابل مصر، ایران که با جزیره العرب و شبه جزیره عربستان فاصله‌ای نداشت، آن‌گونه که مصر تسلیم چشم و گوش و دست و پا بسته‌ی عرب‌ها گردید، ایران نشد و ایرانیان به زودی به خود آمدند و خط و زبان و فکر و فرهنگ خود را از چنگال مهاجمان به درآوردند و زبان و خط فارسی را دوباره زنده کردند!.....

پاسخ زیبای این استاد فرهیخته باعث سربلندی هر ایرانی خردورز و فرهیخته خواهد بود:

«ما ایر مرد فرزانه‌ای مانند فردوسی در سرزمین خود نداشتیم تا رهایی بخش زبان و فرهنگ دیر پای مصر باشد.»

پاریس چندین بار او را دیدم و از دانش گسترده‌اش در زمینه‌ی شاهنامه بسیار استفاده بردم. خود او شریف بود و نام او نیز شریف. یاد شریف احمد همیشه در خاطر من ماندگار خواهد بود و در آرزوی سلامتی وی.....

هدف ما خاطره‌نویسی نیست، اما اگر بخواهد چنین باشد، صدها خاطره درباره شاهنامه خوانان، شاهنامه شناسان، پژوهش‌گران و محققان شاهنامه در مراکز مختلف فرهنگی و کتابخانه‌های معتبر اروپا در خاطر من به یادگار مانده است که هر کدام از آن‌ها باعث افتخار و سربلندی هر ایرانی است. به خاطره‌ای دیگر بسنده می‌کنیم که خالی از لطف نمی‌باشد:

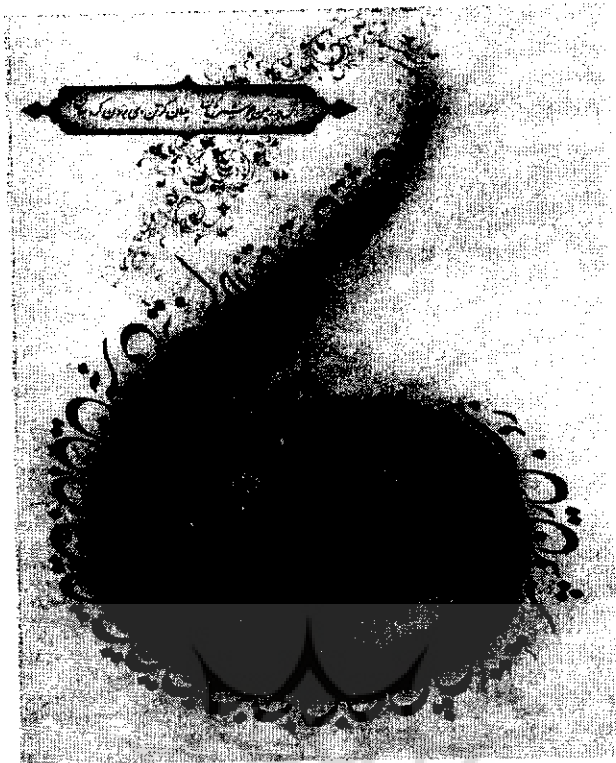
برای دیدن، یافتن و تحقیق در مورد تاریخ قرن بیستم و شاهنامه‌های خطی موجود در «دارالکتب قاهره» (کتابخانه‌ی قاهره) دو سفر به مصر داشتم. اولی در سال ۱۹۷۵ از راه بیروت و دانشگاه مشهور آمریکایی این شهر و دیگری در سال ۱۹۷۹ و از راه فرانسه. در یکی از روزهای مطالعه در سالن کتابخانه‌ی ملی قاهره در حالی که از دیدن و مطالعه‌ی یکی از قدیمی‌ترین و معتبرترین نسخه‌های خطی شاهنامه در جهان، معروف به «شاهنامه قاهره» بسیار خوشحال بودم، به هنگام استراحت با یکی از مراجعه‌کنندگان به کتابخانه که بعدها فهمیدم استاد رشته‌ی تاریخ و باستان‌شناسی است که هم در دانشگاه قاهره درس می‌داد و هم در دانشگاه «الآزهر» درس می‌خواند به نام: «ابوبکر محمد الفارس» به گفت‌وگو پرداختم. گذشته از بحث‌هایی که در مورد مسئله‌ی اعراب و اسرائیل و جنگ خاورمیانه و حکومت سادات با هم داشتیم و در یک بحث دیالکتیک هر دو نفر چیزهایی برای گفتن ارایه کردیم، از او پرسیدم آیا می‌داند



آن مهم نبوده است و این امر موضوع مورد بحث تمام پژوهش‌گران و محققان شاهنامه‌ی فردوسی از نخستین روز پیدایش کهن‌ترین نسخه‌ی آن تا امروز بوده است.

قبل از این که وارد بحث‌های متفرقه در مورد مقدمه‌های مختلف شاهنامه بشویم، شایسته‌ترین و علمی‌ترین پژوهش‌های تاریخ و شاهنامه‌شناسی را در مورد مقدمه‌های مختلف شاهنامه از استاد بزرگ ادبیات معاصر ایران و یکی از شاهنامه‌شناسان نامی جهان، استاد سعید نفیسی در این جا نقل می‌کنیم تا علاقه‌مندان به شاهنامه و پژوهش‌گران حکمت فردوسی، از چند و چون ماجرای مقدمه‌های مختلف آگاه شوند.

« یکی از معروف‌ترین کارهای خاورشناسان در ادبیات ایران بحث دقیق و پر مغزست که تئودورنولد که Theodor Nöldeke معروف آلمانی به عنوان «حماسه ملی ایران» Das Iranische Nationalepos کرده و نخست در مجلد دوم کتابی به نام «اساس زبان‌شناسی ایران» Grundriss der Iranischen Philologie که در دو مجلد به سال‌های ۱۸۹۵-۱۹۰۴ در اشتراسبورک Strassburg چاپ شده در صحایف ۱۳۰-۲۱۱ انتشار یافته و سپس جداگانه در مجلد مخصوصی در برلن ولایزیگ به سال ۱۹۲۰ منتشر شده و پس از آن ل. باگدانو L. Bogdanov خاورشناس روسی مقیم هندوستان ترجمه انگلیسی آن را به عنوان "National Epic" در بمبئی به سال ۱۹۳۰ انتشار داده است. این مبحث از روزی که



۴۱۱ هجری در گذشته‌اند) کسی از بزرگ‌ترین اثر حماسی گیتی یعنی شاهنامه خبری نداشته و قدیمی‌ترین نسخه‌ی شاهنامه مربوط به سال ۶۷۵ هجری می‌باشد و در طول این مدت فراموشی و بی‌خبری بدون تردید اموری اتفاق افتاده و چون در دوره‌ای از تاریخ ما تب شاهنامه، شاهنامه خوانی و فردوسی‌شناسی بالا گرفته است و در مدت زمانی کوتاه نسخه‌های متعددی از شاهنامه کشف شده و نسخه‌های فراوان دیگری استنساخ شده‌اند، با گمان زیاد در این آشفته بازار شاهنامه‌نویسی و شاهنامه‌یابی، مقدمه‌های شاهنامه‌های مختلف به عنوان مقدمه‌ی یکی از مشهورترین شاهنامه‌ها به نام «شاهنامه فردوسی» معرفی گردیده و از این تاریخ شاهنامه‌ای نوشته و خوش‌نویسی و خطاطی نشده، مگر این که مقدمه‌ی کاملی داشته است! حال این مقدمه مربوط به کدام شاهنامه می‌باشد که در آغاز شاهنامه‌ی فردوسی آمده است برای نسخ

خشک و یک‌نواخت. به باور ما داستان‌ها و قصه‌هایی که درباره فردوسی و زندگی‌اش در هر کوی و برزن بر سر زبان‌ها است، اگر چه سرتا پا دروغ و یاوه، باشد، باز باعث نشاط خاطر خوانندگانش گردیده و چه بسا که همین قصه‌های عامه‌پسند و خواص‌پذیر، باعث ماندگاری و شهرت بیشتر و بهتر شاهنامه و سراینده خردمند آن گردیده‌اند.

مگر می‌توان از کتابی خبر داشت، اما از سرگذشت مؤلف آن بی‌خبر بود؟ چه راست و چه دروغ، چه قصه و داستان خیالی و چه سرگذشت واقعی!! ما در نظر داریم

به عنوان یک امانت‌دار صادق و درست‌کار آن‌چه را که راجع به فردوسی نوشته‌اند در این کتاب بیاوریم و نظر خودمان را نیز در آغاز و پایان مطلب درج کنیم تا خوانندگان اندیشمند خردمند ما با آگاهی بیشتر وارد دنیای شگفت‌انگیز و داستان‌های سحرآمیز شاهنامه بشوند.

محققان و شاهنامه‌شناسان گیتی همگی بر این باور هستند که شاهنامه‌ی فردوسی دارای مقدمه‌ای بوده است. اما از آنجایی که ما شاهنامه‌های دیگری هم داشته‌ایم که قبل از فردوسی به نگارش درآمده و مردم از وجود آن‌ها مطلع بوده‌اند، بدون تردید آن‌ها نیز مقدمه‌هایی داشته‌اند. چون شاهنامه‌ی حکیم فردوسی به خاطر ویژگی‌های منحصر به فردش یک شبه راه صد ساله را پیموده و به شهرتی جهان‌گیر دست یافته است، بنابراین چندین مقدمه برایش نوشته‌اند و باز از سوی دیگر چون پیش‌تر از ۲۶۰ سال (حکیم فردوسی در سال

انتشار یافته معتبرترین و جامع‌ترین بحث درباره حماسه‌های ملی ایران و شاهنامه فردوسی به شمار رفته و همه کسانی که در این زمینه‌ها بحث کرده‌اند بدان نظر داشته‌اند.

«در سال ۱۳۰۹ که من طبع و نشر مجله «شرق» را به عهده گرفتم از دوست دیرین خود آقای بزرگ علوی درخواستم که این رساله استادانه سودمند را از متن آلمانی ترجمه کند و وی بدین کار پسندیده دست یازید و شش قسمت از آن در شماره‌های ۵۲ و ۸۷ آن مجله چاپ شد و چون مجله شرق دیگر انتشار نیافت چندی این کار ماند تا این که در سال ۱۳۱۲ کسی از نیکوکاران شهر ما وجهی در اختیار آقای سیدحسن تقی‌زاده که در آن زمان وزیر مالیه بود گذاشت و وی هم آن را برای چاپ کتاب‌های سودمند به تشخیص مرحوم محمدعلی فروغی و مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی قرار داده بود. از جمله کتاب‌هایی که بنا شد ازین پول چاپ کنند همین کتاب حاضر بود. نخست دوست قدیم ما آقای مجتبی مینوی رنج را بر خود هموار کرده و در ترجمه فارسی آن با همان دقتی که جبلی اوست نظر انداخته و در چاپ اوراق نیز همکاری کرده بود. در آن میان سفر اروپا وی را پیش آمد و من دنباله کار را گرفتم و بدین گونه ۱۲۸ صفحه این کتاب از همان وجه خیر که در اختیار ما بود تا سال ۱۳۱۶ در چاپ‌خانه روشنایی چاپ شد که ناگهان گرفتاری بی‌سرانجامی برای آقای علوی پیش آمد و چاپ کتاب متوقف ماند و درین میان چاپ‌خانه روشنایی را دولت خرید و آقای جمال‌الدین طباطبایی مدیر آن چاپ‌خانه اوراق چاپ شده ما را و کاغذی را که تا پایان کتاب خریده و در چاپ‌خانه

شناور خواهند بود و باز دُر ناسفته از آن بیرون خواهند کشید. در ۱۳۱۳ که جشن هزاره فردوسی در ایران و بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا و بلژیک و دانمارک و هندوستان و ژاپون و سویس و لهستان گرفته شد دانشمندان هر کشوری درباره او مطالعات کردند و بسیاری از زبان‌های زنده چیزهایی انتشار دادند. دو مجموعه‌ای که ازین رهگذر سودمندترست شماره مخصوص مجله مهر بعنوان «فردوسی نامه» است که در همان سال ۱۳۱۳ در گرما گرم جشن هزاره منتشر شد و مجموعه دیگری به نام «هزاره فردوسی» شامل برخی از بیانات اعضای کنگره تهرانیست که تازه سه سال پیش وزارت فرهنگ آن را منتشر کرد. درین مجموعه مقالاتی را که آقای سید حسن تقی‌زاده به عنوان «شاهنامه و فردوسی» پیش از آن‌ها در روزنامه کاوه چاپ کرده بود دوباره انتشار داده‌اند و درین مقالات آقای تقی‌زاده از همین کتاب و از جستجوهای خاورشناسان درباره فردوسی و شاهنامه بسیار بهره‌مند شده است. با این همه هم این

امانت گذاشته بودیم به ما رد نکرد و چاپ‌خانه را فروخت و به اروپا رفت و بدین گونه تنها یک دوره از اوراق چاپ شده نزد من ماند و یازده سال در گوشه‌ای از کتاب‌خانه من بود تا این که در اواخر سال گذشته من به دانشگاه تهران پیشنهاد کردم که این کتاب جزو انتشارات دانشگاه منتشر شود و شورای دانشکده ادبیات و انجمن تألیف ترجمه دانشگاه نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و بدین گونه این کتاب آن چنان که امروز به دست خوانندگانست انتشار یافت.»

«این کتاب بهترین و معتبرترین مجموعه تحقیقاتیست (تحقیقاتی است) که خاورشناس اروپایی تا سی سال پیش درباره فردوسی و شاهکار جاودانی او کرده‌اند. در آن زمان هنوز دانشمندان ایران راه و روش تحقیق جدید را درست فرا نگرفته و درین کار ورزیده و آزموده نشده بودند و بسیاری از تحقیقات مهمی که ایشان کرده‌اند هنوز انتشار نیافته بود. وانگهی فردوسی و آثار او زمینه بسیار وسیعی برای کاوش و جستجوهای علمیت و سالیان دراز بویندگان و جویندگان درین دریای پهناور

کتاب و هم آن مقالات از لغزش‌های چند و عقاید نافرجام تهی نیست و چون این اوراق که در دست خوانندگانست از انتشارات دانشگاه تهران و از سوی دانشکده ادبیات ما که یگانه مرکز صالح و مجاز برای اظهارنظر قاطع درباره هر جزئی از ادبیات ایران و مخصوصاً فردوسی و آثار اوست اگر درین مختصر بدان لغزش‌ها و بی‌سرانجامی‌ها اشاره نکنم بیم آن می‌رود که خوانندگان آن مطالب را قاطع و مسلم عقیده دانشکده

ادبیات و دانشگاه تهران بدانند و من چون خود در اندیشه فراهم کردن کتاب خاصی درین زمینه‌ام عجاله بدان نادرستی‌ها قلم‌انداز اشارتی می‌کنم تا این‌که به سر فرصت حق مطالب را چنان‌که شاید و باید در کتابی جداگانه ادا کنم.

در قسمتی از مندرجات این کتاب یکی از دکترهای جوان دانشگاه ما در ادبیات فارسی آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در رساله دکتری خود به عنوان «حماسه‌سرایی در ایران» که در ۱۳۲۴ جزو انتشارات دانشگاه ما چاپ شده بحث مستوفی و بسیار مشبع رانده

و خوانندگان می‌توانند با کمال اطمینان و سکون نفس بدان کتاب پسندیده رجوع کنند. درباره یوسف و زلیخا و این‌که این منظومه از فردوسی نیست نخست آقای عبدالعظیم قریب در شماره ۱۰ و ۱۱ - ۱۲ سال نهم مجله آموزش و پرورش به عنوان «یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی» و نیز آقای مجتبی مینوی در شماره ۳ از ج ۵ مجله روزگار نو که در لندن چاپ می‌شد به عنوان «کتاب هزاره فردوسی» و بطلان «انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی» بحث کرده‌اند و نیز آقای قریب در مقاله دومی به

عنوان «یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی» در شماره هشتم سال چهارده مجله آموزش و پرورش اطلاعات دیگری گرد آورده‌اند. درین صورت اکنون دیگر شکی نمانده است که یوسف و زلیخا که به نام فردوسی تاکنون هشت بار در لکنه در ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ قمری و در بمبئی در ۱۳۴۹ و در طهران در ۱۲۷۴ و ۱۲۹۹ و ۱۳۱۶ قمری و قسمتی از آن در وین در ۱۸۸۹ و نیز قسمتی از آن در آکسفرد در ۱۹۰۸ چاپ

کاتب میم اول کلمه «امانیست» را چنان نوشته که نون بی‌نقطه یا مانند آن هم خوانده می‌شود و آن دو بیت اینست:

اما نیست بسیار مدت به جای

که از درج سلطان و حکم خدای

ازین قلعه دلشاد بیرون شود

به نزدیک شاه همایون شود،

چنان می‌نماید که آقای قریب

ترکیب «اما نیست» را مرکب از کلمه «اما» و

«نیست» فعل نفی پنداشته و اما را بتخفیف

میم خوانده، زیرا اجتهادی که باید

از این بیت نکرده و گویا آقای

مینوی هم در خواندن کلمه درمانده

و نتوانسته است حدسی بزند. در

نسخه خطی از یوسف و زلیخا که

من دارم و در ۱۲۳۵ نوشته شده و

کاتب آن را به فردوسی نسبت داده

است این کلمه هم بدین گونه نوشته

شده و بر من مسلمست که تخلص

شاعر «امانی» بوده و «امانیست» به

رسم‌الخط قدیم و معتبر به جای

«امانی است» نوشته شده و شاعر در

بیت اول تخلص خود را آورده و

این مثنوی یوسف و زلیخای

منسوب به فردوسی از شاعری خراسان به

تخلص امانیست که در حدود ۴۷۶ در دربار

طغانشاه بن الب ارسلان در خراسان به پایان

رسانیده است و چون در مقدمه از نظم

داستان‌های قدیم ایران که پیش ازین کتاب

بدان‌ها پرداخته ذکر می‌کند و از آن‌ها

پشیمانی می‌آورد و یگانه شاعری که این

داستان‌ها را نظم کرده باشد فردوسی

دانسته‌اند اینستکه این یوسف و زلیخا را به

فردوسی نسبت داده‌اند.

ادامه در شماره آینده



شده از فردوسی نیست و از شاعر است که در دستگاه شمس‌الدوله طغانشاه بن الب ارسلان شاهزاده معروف سلجوقی در خراسان و شاید در هرات می‌زیسته و در حدود ۴۷۶ پیش از شست سال پس از مرگ فردوسی به پایان رسانده است.

تنها چیزی که درین میان شگفتست

اینست که هم آقای قریب و هم آقای مینوی

بدین دو بیت که شاعر درباره خود و شرح

آزادی خود از قلعه‌ای که در آن زندانی

بوده سروده است برخوردارند، منتهی در

نسخه‌ای که مورد استشهاد آقای مینوی بوده